

سوره الرجز المجرم

مقام معظم رهبری :

هر شهید پرچمی برای استقلال و شرف این ملت است.

نمابندگی دفتر حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس شهرستان جوین پس از تأیید و تقدیر رهبری در بهمن ۹۷ فعالیت خود را به صورت شبانه روزی در جهت ثبت و ضبط تاریخ دفاع مقدس و شهدا با برنامه های خاطره گویی و چاپ کتاب و ساخت فیلم و جمع آوری آثار دوران دفاع مقدس را در مرکز فرهنگی دفاع مقدس و کتابخانه تخصصی خود با شماره تلفن ۰۹۱۵۱۷۱۰۶۳۱ فعال است.

موضوع : شناسنامه های ما (شهید عبدالعظیم ته بندی)

نویسنده: محمد علی شمس آبادی

ویراستار: هادی آریانا

طراحی جلد و صفحه چینی: هادی آریانا

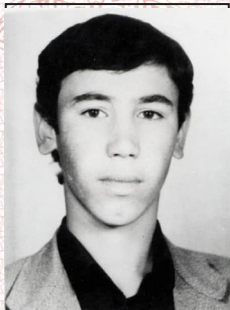
انتشارات دفتر حفظ آثار دفاع مقدس

چاپ اول



جمهوری اسلامی ایران

مشخصات شهید



نام: عبدالعظیم

نام خانوادگی: تیمندی

نام پدر: محمد حسین

تاریخ تولد: روز یک ۱ - ماه فروردین سال ۱۳۴۸

محل تولد: شهرستان جویین

درجه: بیجه - دانش آموز تخریبچی

شهادت	روز	ماه	سال	محل
مفقود الاثر	۳۰	۱۱	۶۵	شلمچه

نحوه شهادت: منطقه جنگی جنوب - عملیات کربلای ۵

مزار شهید: یادبود - مزار شهدای کربلای ۵

دوران کودکی و تحصیل

شهید عبدالعظیم ته بندى در سال ۱۳۴۸ در روستای احمد آباد ملک جوین در خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. عبد العظیم تا سن ۱۵ سالگی در همین روستا به تحصیل خود ادامه داد و با شروع جنگ تحمیلی، تحصیل در میعاد گاه عاشقان را بر تحصیل در مدرسه ترجیح داد و اعزام جبهه شد. دانش آموز تخریب چی به طور متوالی ۴ بار اعزام جبهه شد تا سرانجام در مورخه ۳۰/۱۱/۶۵ در منطقه شلمچه در عملیات کربلای ۵ از دانشگاه امام حسین (ع) فارغ التحصیل و مفقود الاثر شد.

خاطره تخریبچی شدن

روزی از روز های سال ۶۷ بود که با عبد العظیم قرار گذاشتم با چند نفر دیگر از هم روستایی های خود اعزام جبهه شویم. عبد العظیم بار اولش بود که به جبهه می آمد و به همین دلیل داهره داشت که شاید اعزام نشود. اما من به اصطلاح آن روز ها اعزام مجرد بودم و دلم قرص و منکم بود. اما خوشبختانه هیچ مشکلی پیش نیامد و همه با هم اعزام شدیم. وقتی به منطقه جنگی رسیدیم، تقسیم و توزیع نیروهای داوطلب شروع شد. یکی از برادران پاسداری که نیروها را

بین واحدها و گردان های مختلف تقسیم می کرد ، گفت: برادرانی که قصد پیوستن به واحد تخریب را دارند در این قسمت جمع شوند.

نمی دانم پیشنهاد کدامان بود ولی به هر حال ۴ نفرمان به آن سوزنییم، عبدالعظیم تهنیدی، ابراهیم دلیری، محمد حافظی نیا و بنده. (علی اکبر عباس آباری)

نیروهای زیادی جهت پیوستن به تخریب جدا شدند. حدود ۲۰۰ نفر عازم محل آموزش تخصصی تخریب شدیم، یادگانی به نام کشتارگاه- در سه راه نقره.

دو سه روز اول خبری از مسئولین و آموزش نبود و بچه ها به روال عادی سه وعده غذا، نماز، خواب و گرده های روستانه را داشتند. تا اینکه یک شب که در خواب ناز بودیم و از همه جا بی خبر ناگهان با صدای رگبار و سر و صدا وعبرده های آنچنانی و با گلهایی که به پهلوها و پاهایمان می زدند بیدارمان کردند و همه را ریختند بیرون.

کسی فرصت نکرد کفش هایش را پیدا کند و بپوشد. پای برهنه بر روی تپه های سنگی و شنی و روی خارها گاهی به صورت رویدن گاهی به حالت پا مرغی و گاهی سینه خیز می بردند.

خلاصه حاجی از دست کردند و بعد هم همه را کنار ساختمان محل استراحت جمع نموده و یکی از مسئولین تخریب شروع به صحبت

کرد و اظهار کرد که قضیه‌ی امشب را به حساب خوش آمدگویی بگذاریم و انشأ‌الله آماره شویم برای آموزشهای بسیار سخت تخصصی تخریب.

چرا که در گردان، یک تخریبچی در واقع حکم آچار فرانسه را دارد و هر جایی که گردان به مشکل برخورد کرد باید بتواند آن مشکل را حل نماید. و واقعاً هم آموزشهای سخت بود!

فردای آن روز پیچ بیچی بین بچه‌ها افتاد. می گفتند اگر این خوش آمدگویی است. پس خدا رحم کند به آموزشش و این شد که اشریت بچه‌ها بیرون کوچ را علم نمودند و راهی یگان‌ها و واحدهای رتلر شدند و حدوداً ۵۰ الی ۶۰ نفر بیشتر باقی نماندند.

قرعه شهادت

ما ۴ نفر هم، تاب و تحمل کرده و گفتیم می مانیم. یک روز که در خوابگاه در حال استراحت بودیم، به پیشنهاد یکی از بچه‌ها به شوخی قرعه انداختیم تا ببینیم سرنوشتمان در پایان مأموریت در تخریب چه خواهد شد. قرعه‌کشی انجام شد با این نتیجه:

ابراهیم: زخمی، عبدالعظیم: مفقودالامر، محمد و بنده هم سالم.

ما که قرعه سالم به اسممان در آمده بود اعتراض کردیم و گفتیم دوباره قرعه بکشیم. اولین قرعه‌ای که برداشتیم، اسم عبدالعظیم بود که سالم در آمد. «عظیم» به محض دیدن نتیجه زرد زیر دست

محمد و گفت: « من این قرعه کشی را قبول ندارم و همان قرعه کشی اول قبول است و تمام ».

خلاصه بعد از آموزش های طاقت فرسا و بسیار سخت که منجر به شهادت دو نفر از عزیزان شد و حدود ۴۵ روز به طول انجامید، چند روزی به مرضی رفتیم. بعد از برگشتن از شهرستان تمرینات رزم مین جنگ مین و انفجارات ادامه داشت، تا زمان عملیات فرا رسید. در عملیات کربلای ۴ و ۵ سرنوشت ما را همچنان که قرعه رقم زده بود رقم خورد!

ابراهیم جراحات جزئی برداشت عبدالعظیم مفقودالامر شد و ما دو نفر هم که انگار ادمجان بم بودیم. و تا کنون سالم مانده ایم. آری عبدالعظیم که قرعه در حقش خوب ادا شد خیلی خوش بر خورد خورد و اهل راز و نیاز بود.

عبدالعظیم یکی از کسانی که بر روی قرص قبور بود!

البته محیط واحد تخریب و آن نتیجه قرعه هم مزید بر علت شده بود تا راز و نیاز عبدالعظیم با خدا خوردمانی تر شود.

قسمتی از آموزش را در در یادگان شهید برونسی اهواز در بین تیم های «رملی» گذرانیدیم. در قسمتی از محدوده واحد تخریب، چادرهایی زده بودند با چاله های زیادی در اطراف آنها، که بچه های تخریب از این چاله ها به عنوان قبر استفاده می کردند و شب ها بعد از شام و مراسم دعا و خواندن هفت سوره

چراغ‌ها خاموش می‌شد و بچه‌ها یکی یکی از زیر پتو‌ها بیرون می‌خیزیدند و سر از زیر قبر‌های خود می‌شدند و به مناجات با معبود یکتا و لُقْلُوب یَکانه شفیق و رفیق می‌پرداختند!

عبدالعظیم یکی از سالکان و مشتریان برویا قرص‌قبر بود. همیشه یک کتاب ادعیه یا قرآن جیبی (دقیقاً روم نیست) همراهش بود که اکثر مواقع به جای صحبت‌های وقت تلف کن مشغول به خواندن آن بود. مدارج علمی رزمنده‌های گردان تخریب ذهنیتی که من قبل از ورود به تخریب داشتم این بود که یک عده نوجوانان کم سن و سال و پیران من را می‌بردند به تخریب تا در مواقع لزوم بروند روی زمین‌ها تا آنها را متفجر کنند تا معبر برای بقیه باز شود.

امازمانی که وارد واحد تخریب شدم چیزی را مشاهده نکردم که اصلاً انتظارش را نداشتم. دور تا دور سالن اجتماعات عکس‌شدهای تخریبچی‌هایی را که زده بودند که اکثریت آنها دانشجوی معنوسی در رشته‌های مختلف بودند.

تعداد کثیری طلبه بودند. در بین تخریبچی‌ها دانشجویان رشته‌های مختلف حتی پزشکی، معلمین و طلبه‌ها و روحانیون وجود داشتند که علاوه بر مدارج علمی حوزوی دارای مدارک عالی دانشگاهی هم بودند و به عبارتی ساده‌تر در واقع ما کم‌سوادهای این جمع بودیم. در بین نیروها، خلبانی بود که در ایامی که از نیروی هوایی مرخص می‌گرفت به جای استراحت در منزل

وکنار خانواده بودن ترجیح می داد در بین تخریبی ها باشد!
 آری من آن روزهایی را که در بین تخریبی ها گذراندم
 با اعتقاد کامل میلویم که جزو عمر دنیوی خود به حساب نمی
 آورم و واقعاً در بین بهشتیان بودم.

سوال عجیب!

در یکی از جلسات آموزشی یکی از مربیان عنوان کرد که
 گاهی ممکن است آن قدر وقت تنگ باشد که فرصت خشن
 کردن مین ها را نداشته باشید و باید با رفتن بر روی مین،
 آن ها را متفجر کنید تا میر باز شود؛ عبدالعظیم پرسید: به چه
 شکلی روی مین ها برویم تا «مین» بیشتری متفجر شود؟
 مربی به شوخی گفت: هر موقع که زمانش فرا برسد نحوه
 روی «مین» رفتن را هم به شما خواهم گفت.

زمان عملیات فرا رسید. بچه ها حال و هوای ریلگری
 داشتند. معلوم نبود از این جمعی که هستند قرار است چه کاری
 به جوار دوست کوچ نمایند.

اکثراً از همدیگر طلب حلاوت می گرفتند آن هم برای چیزهای
 جزئی و بیش یا افتاده. بعضی چهره ها واضح بود پروازی هستند
 و به اصطلاح بچه های تخریب «نور بالا» می زدند و بقیه اگر به
 زبان خوش می شد که هیچ وگرنه به زور قول شفاعت از
 رفقا می گرفتند. شبی که قرار بود نیروها بین گردانها تقسیم شوند

اکثر آتشخون نوشتن وصیت نامه بودند. عبدالعظیم راحت خوابیده بود!
آرامش عجیبی در چهره اش بود.
از نوشتن وصیت نامه که خلاص شدیم «محمد» دوربینش را آورد
تا چند تا عکس ببندازیم.

یک صحنه تصنعی درست کردیم. در یک وضعیتی که انگار در
خواب هستیم بالای سرمان در یک طرف اسلحه و در طرف دیگر
چراغ فانوس گذاشتیم و هر کدام یک عکس انداختیم. همین
صحنه را برای عبدالعظیم هم درست کردیم و در حالی که واقعاً در
خواب بود و بی خبر یک عکس هم از او انداختیم که البته خودش
دیگر این عکس را ندید و بعدها که عکسها چاپ شد عکس او را
به خانواده اش دادیم. در عملیات همگی از هم جدا افتادیم آن
سه نفر بین گردان‌ها تقسیم شدند و من هم در گروه «جنگ
مین» و انفجارات ماندم و تا پایان عملیات از هم‌دیگر خبر نداشتیم.
بعد از عملیات متوجه شدیم که ابراهیم مجروح شده و به

شهرستان منتقل شده است و ما سه نفر هم سالم بودیم. گویا
قضیه قرعه‌کشی برای سه نفر راست از آب در آمده بود و عبدالعظیم
ناخود از این نتیجه انگار هنوز منتظر بود!

عملیات کربلای ۵ تمام شد اکثر نیروها قصد گرفتن ترخیصی
داشتند؛ چون قریب به ۶ ماه بود که در جبهه بودند و از طرف دیگر
فرماندهان نگران پاتکهای دشمن. یکی از فرماندهان همه
نیروهای باقیمانده واحد تخریب را جمع کرد و موقتاً اضطراری

پیش رو را با آنها در میان گذاشت. گفت که اگر همتی بخواهید
ترخیص شوید خط خالی می شود و هر چه در این عملیات
بدست آورده ایم از دست خواهیم داد. دستاوردهایی که بهای
خون هزاران شهید جانباز و اسیر بود.

بعد از صحبت های فرمانده ولوله ای بین بچه ها افتاد
که نشان می داد اکثریت رزمنده های حاضر، حاکمیت موضوع را
درنگ کرده بودند و با وجود طولانی شدن مدت حضورشان در جبهه
باز هم قصد ماندن داشتند و عده قلیلی هم هنوز هم صبر بودند
بر ترخیصی لابد دلایل موجهی داشتند.

دوستی داشتیم جمال آبادی نام که او هم آهنگ رفتن
کرده بود. نزدیک غروب بود در در خرمشهر عبدالعظیم با چنان
حرارتی او را موعظه می کرد و می گفت: الان چه وقت رفتن
است؟ اگر برویم عراقیها نه تنها آن قسمت هایی که در عملیات
اخیر گرفته ایم بلکه تا خرمشهر و بعد از آن نیز پیش خواهند
آمد؛ خلاصه تا رسید به استفاده از مثل کربلا و تنهایی امام حسین
(ع) و بد عهدی کوفیان، اما این نصایح در او زره ای اثر
ندارد و او از اسب مراد خویش پیاره نشد که نشد!

بالاخره قرار شد آنهایی که قصد ترخیص دارند در جبهه بمانند
تا بقیه به مرخصی کوتاه مدتی بروند و وقتی آنها برگشتند تعداد
کمی که باقی مانده بودند ترخیص شوند.

فردای آن روز اتفاق عجیبی افتاد. زمانی که ما داشتیم

وسایل خود را جمع و جور می‌کردیم و برای رختن به مرخصی آماده می‌شدیم عبدالعظیم بیکار نشسته بود. به او گفتیم چرا برای رختن آماده نمی‌شوی؟
خیلی راحت و خونریز گفت: من نمی‌آیم. می‌خواهم بدانم تا به ترخیصی بروم!

آخرین روز

همه تعجب کردند. گفتیم تو که دیروز برای «جمال» منبر گذاشته بودی حالا چه شده که خودت هم قصد ترخیصی داری؟
و او تنها بهانه‌ای که آورد عقب ماندن در سهایش بود. مطمئن بودم که آن شب به او الهامی شده بود، که تصمیمش ۱۸۰ درجه تغییر کرده بود. آری بعد از رختن ما به مرخصی، لشکریان بعضی عراقی پاتک زده بودند و به دلیل کمبود نیروی رزمنده در خطی که ما بودیم، ناگزیر تمام تخریبی‌های ما را به خط برده بودند و تک تک آنها را با فاصله زیاد از هم‌دیگر در سنگل‌های موقتی متفر کرده بودند تا بتوانند با این تعداد کم نیرو تمام خط را پوشش دهند. آخرین خبری که هم‌زمان از عبدالعظیم داشتند لحظه متفر شدنش در سنگل بود و بعد از آن ریلر کسی نمی‌دانست با پیشروی عراقیها چه بر سر او آمده است و این بود پایان سرنوشت او سرنوشتی که آرزویش بود و در ابتدای ورود به واحد تخریب قرعه آن به نامش خورده بود

روست داشت پیش مرگ نیروها باشد

شهید از یعلی به انجام فریضه نماز، روزه پایبند بود. خوش رفتار و مهربان و بسیار شجاع و شرس بود. شهید چهار بار به جبهه اعزام شد. بار آخر که از جبهه برگشت من از شهید پرسیدم: در جبهه چه کار می کنی؟ شهید گفت: به واحد تخریب رفته ام.

گفتم: چرا واحد تخریب؟

گفت: روست داریم خط شکن باشیم. و پیش مرگ! و جلو دار باشیم! من دانم واحد تخریب خطرناک است و همیشه در جلو نیروها حرکت می کند. چون تخریب چی محور عملیات را باز می کند. اثر واحد تخریب محور را باز نند و مین ها را به طور مطمئن خنثی نند جان رزمنده ها به خطر می افتد و از عملیات باز می مانند.

عظیم دوباره تأکید کرد: من با هدف مشخص وارد واحد تخریب شدم. الان هم دارم می روم که در عملیات شرکت کنم.

چند وقتی از اعزام مرحله چهارم شهید به منطقه گذشته بود؛ خبر شهادت شهید حسن صالح آبادی را سپاه در جوین اعلام کرد ما ضمنی خبردار شدیم که برادرمان هم شهید شده است. من بلافاصله به سپاه سبزوار رفتم و فهمیدم که برادرم مفقود الاثر شده است. سپس برای شناسایی عکس ها و فیلم شهدا به معراج الشهدای شهد رفته و از آنجا به تهران رفتم. همه عکس و فیلم های موجود را نگاه کردم.

اثری از برادرم پیدا نشد! سپس به لنگر ویژه شهدا در منطقه رفته و از

فرمانده تخریب سوال کردم.

شهید موسوی گفت: بچه‌ها شب عملیات کربلای ۵ پس از عملیات موفقیت آمیز به مقر خود بازگشته اند و در شب (روم) از واحد تخریب درخواست نیرو شده بود تا قسمت‌هایی از محور را که بسته شده بود؛ باز کنند. یکی از پنج داوطلب تخریبچی شهید ما بوده با تفاوتی محمدرضا اسماعیل آبادی با هم به سمت نصر خین حرکت می‌کنند و در جزیره به خاطر آتش سنگین دشمن امکان عقب نشینی برای آن‌ها وجود نداشته است. از پنج نفر اعزامی یک نفر مجروح و چهار نفر شهید شده بودند متأسفانه پس از شهادت پیکر شهید در منطقه شناسایی نشده و مفقود الاثر اعلام می‌شود.

برادر کوچک شهید و ۳۵ سال امانت داری

ابوفاضل جوادی فر برادر کوچک شهید ته بندی در فراق شهید و در حسرت آغوش کشیدن پیکر مطهر شهید این ۳۵ سال را با سگ و سایر شخصی جبهه مانوس بوده تا اینکه با راهنمایی برادر بزرگترش محمود شراد عظیمی این یادگاری‌های شهید را که شامل: دو قطعه سنگ ۱۰۰ ریالی و آچار تخریب و کفش و جوراب و شلوار و حوله و لباس‌های زیر است؛ طی آیین معنوی خاصی با حضور امام جمعه و فرماندار و سایر مسئولان شهرستان و طلاب حوزه علمیه تحویل موزه شد.



شماره : ۵ / ۳۲
 تاریخ :
 پست : ۲ - ۱۱۱ / ۳۳۲
 ارجحیت :
 طبقه بندی :

۹۳۶

بزرگسالی ایران

نیروی زمینی

« سال نهفت خدمت رسانی به مردم »

فرم اعلام شهادت

به : بنیاد شهید انقلاب اسلامی اداره کل پذیرش و کارگزینی شاهد
 از : معاونت نیروی انسانی نرسا - مدیریت ایثارگران
 موضوع : برادر عبدالعظیم ته بندی کفرزند محمد حسین کدشاهد ۵۸۵۴۱

سلام علیکم

با احترام نظر به سرنگونی رژیم متجاوز بعث عراق و اطمینان از عدم وجود رزمندگان اسیر در عراق و به استناد مصوبه دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی به شماره ۸۲/۶/۴۵۱۳/س مورخه ۸۲/۰۹/۱۳ و اعلام کمیسیون اسرا و مفقودین طی نامه شماره ۴۳/۴۰۴/۰۲/۲/۸ مورخ ۸۲/۱۰/۰۱ بر اساس شواهد و قرائن موجود شهادت مشارالیه محرز گردیده مراتب جهت تغییر وضعیت نامبرده از مفقود به شهید و همچنین انعکاس به بنیاد شهید استان مربوطه و خانواده محترم ایشان اعلام می گردد.

معاونت نیروی انسانی نرسا
 سرنیت ۲ پاسدار سیدرضا مصلحی

دردیده پرونده شماره ۴۰۴/۰۲/۲/۸ - نرسا
 تاریخ ثبت: ۵ - ۷۷
 تاریخ: ۱۱/۲/۳۳۲
 شماره: ۳۳۲/۱۱۲

رونوشت:
 ۱ - عین - ۱ - کلیه نامه ها - مدیر ایثارگران
 ۲ - معاونت نیروی مدیریت ایثارگران جهت اطلاع و اقدام لازم.



شماره: ۲۱۷۶-۱
 تاریخ: ۹۲۵۶
 پست: ۱۷۱۹

بنیاد شهید و امور ایثارگران

[کواهی شهادت]

به : ریاست محترم بنیاد شهید انقلاب اسلامی شهرستان سبزوار
 از: فرماندهی ناحیه مقاومت بسیج سپاه سبزوار - ق ن ا ن - ب ایثارگران
 موضوع: گواهی

سلام علیکم

احتراماً برادر عبدالعظیم ته بندی فرزند محمد حسین
 در تاریخ ۲۵/۷/۲۷ به منطقه اجلی جنوب
 مورخه ۲۵/۱۱/۳۰ در عملیات کرمان در محل شلمبر
 در اثر اصابت صراحت بوزنه به ناحیه سیدالشهدا علی بن ابی طالب
 شهادت نائل آمده و دارای همسر تعداد فرزند می باشد.
 شرح حادثه منجر به شهادت:

ضم اعلام شهادت تاریخ ۹۳۱ به پست امر باشد
 ۸۲/۱۱/۲

بنیاد شهید
 و امور ایثارگران
 خاوری

معاونت محترم تعاملی

۲۷/۱۹
 ۸۷۰۵۸
 ۸۲۲۶۹

ناحیه مقاومت بسیج سبزوار
 فرمانده ناحیه مقاومت بسیج سپاه سبزوار
 سرتیگر
 سرتیگر پاسدار علی محمدی

معاونت پژوهش و ارتباطات

۸۵۵

۱۱۷۶۵۱۹

خانگی

۶۶۷۸۶۳



وزارت آموزش

اداره کل آموزش عالی

شماره شناسنامه ۵۸۳

تاریخ صدور ۱۳۵۰ سال ۱۳

محل الصاق تمبر

آقای عبدالعظیم انصافی ته بندی
 شماره از شناسنامه ۸۰
 صادره از تاریخ ۷
 در تاریخ ۱۳۵۰ سال ۱۳
 در محل خانگی
 در شهر تهران
 در استان تهران
 در کشور ایران

آقای محمد علی انصافی ته بندی
 شماره از شناسنامه ۷
 صادره از تاریخ ۷
 در تاریخ ۱۳۵۰ سال ۱۳
 در محل خانگی
 در شهر تهران
 در استان تهران
 در کشور ایران

آقای احمد انصافی ته بندی
 شماره از شناسنامه ۷
 صادره از تاریخ ۷
 در تاریخ ۱۳۵۰ سال ۱۳
 در محل خانگی
 در شهر تهران
 در استان تهران
 در کشور ایران



خانواده شهید

پدر شهید

محمد حسین ته بندی



حسن نژاد عظیمی



محمود نژاد عظیمی



علیرضا نژاد عظیمی



ابولفضل جوادی فر



احمد نژاد عظیمی

اجر زنده نگاه داشتن یاد و خاطره شهدا کمتر از شهادت نیست

«مقام معظم رهبری»

شهدا اسناد افتخار و عظمت یک ملت به حساب می آیند بر اساس
رهنمود رهبر معظم انقلاب این شناختنامه فر هنگی با هماهنگی خانواده
محترم شهید و با همت دفتر حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس
شهرستان جوین و با مساعدت بنیاد شهید و امور ایثارگران و سپاه
ناحیه جوین تهیه و تنظیم شد و به عنوان سند افتخار دفاع مقدس در
جهت ثبت و نگهداری در تاریخ؛ تحویل کتابخانه های عمومی و
روتی شهرستان و استان و موزه دفاع مقدس و بنیاد شهید و سپاه و
فرمانداری و بسیج و اقوام شهید شد.

دفتر حفظ آثار و نشر
ارزش های دفاع مقدس
شهرستان جوین

بنیاد شهید و امور ایثارگران
شهرستان جوین

ناحیه مقاومت بسیج سپاه
جوین